



عباس ظهیری

طواف معذورین

طواف در طبقه فوقانی مسجد الحرام، از مسائل مستحدثه و نوظهوری است که پیشینه‌ای در کتب روایی و فقهی ندارد؛ و این در اعصار گذشته تا به عصر تشریح بسیار طبیعی می‌نمود چرا که طواف گزاران چندان نبودند تا به ازدحام بینجامد و جماعت معذور از حضور در مطاف منع شوند و ضرورت ایجاب کند که از طبقه فوقانی مسجد الحرام طواف کنند و از این رو، ناگزیر به پرسش و کند و کاو از محضر اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم آلال التحية و السلام - شوند و بدین سان حدیث و خبری در این باب، به مجامع روایی راه یابد و از ارباب حدیث به یادگار بماند و یا در کتب ارباب فتوا و نازک اندیشان عرصه استنباط، مطمح نظر قرار گیرد.

لیکن در روزگار ما، انبوه طواف گزاران وضعیتی را موجب شده و ازدحامی را پدید آورده است که مأموران و سامان دهندگان حرم، از حضور معذورین در مطاف

- به ویژه آنان که از ابزار جدید در نقل و انتقال، چون ویلچر استفاده می کنند - ممانعت به عمل می آورند و این گروه از زائران (معدورین) به منظور طواف مباشری، ناگزیر از طواف در طبقه فوقانی می شوند.

اکنون نوشتاری که در پیش رو دارید، پژوهش و کند و کاوی است در حکم فقهی «طواف در طبقه فوقانی مسجد الحرام، بر اساس ادله و قواعد مألوف استنباط».

با یاد آوری این نکته که: به چنین مسأله ای، در کتب فقهی اصحاب، جز در تذکره علامه رحمته الله علیه که به دو سطر بسنده کرده و فقیه جواهری رحمته الله علیه که به نقل همان اکتفا نموده، پرداخته نشده است. عبارت تذکره و جواهر را در بخش بررسی مبانی فتاوا مطرح خواهیم کرد.

اکنون مباحث این موضوع را در چند بخش پی می گیریم:

۱. آیا وظیفه معدورین (با قطع نظر از وضعیت موجود، که مجاز به حضور در مطاف نیستند) انجام طواف مباشری است و لو با اطافه (طواف دادن) دیگری یا طواف نیابی نیز مجزی است؟ به سخن دیگر، آیا بر آن ها واجب است در صورت تمکن، به گونه تعیینی، که خود مستقیماً

طواف را - و لو با استفاده از ابزاری چون ویلچر - انجام دهند؟ یا این که به سیبل تخییر می تواند کسی را نایب خود قرار دهد تا به نیابت از او طواف بگذارد؟

۲. اقوال فقها و مراجع عظام در مورد طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام.

۳. بررسی ادله اقوال و نقد آن و تبیین مقتضای تحقیق و پژوهش.

بخش یکم «وجوب طواف مباشری بر معدورین»

از نصوص معتبر و فتاوی فقهای عظام؛ از قدما تا متأخرین و تا معاصرین، به خوبی می توان این مطلب را برگرفت که وظیفه اولی معدورین در صورت تمکن، طواف مباشری است و لو با استعانت از دیگران، و هرگز طواف نیابی برای آن ها مجزی نیست.

اقوال فقها:

عدم کفایت طواف نیابی و ضرورت و لزوم طواف مباشری است برای معدورینی که تمکن از طواف مباشری دارند، و لو با اطافه دیگری، و این مورد وفاق فقها است، به طوری که پس از تتبع گسترده، مخالفی در مسأله یافت نشد.

اکنون به برخی از عبارات و متون قدما و غیر آن ها می پردازیم:

۱. شیخ الطائفه، طوسی رحمته الله در نهاییه:

«و المريض الذي يستمسك الطهارة فإنه يطاف به و لا يطاف عنه و إن كان مرضه مما لا يمكنه معه استمسك الطهارة ينتظر به، فإن صلح طاف هو بنفسه و إن لم يصلح طيف عنه و يصلي هو الركعتين و قد اجزأه»^۱.

۲. همو در مبسوط:

«و المريض علي ضربين؛ أحدهما يقدر علي امسك طهارته، و الآخر لا يقدر عليه، فالأول يطاف به و لا يطاف عنه و الثاني ينتظر به زوال المرض»^۲.

دو عبارت یاد شده، با صراحت کامل، حاکی از این حقیقت است که از نگاه شیخ طوسی، با تمکن معذور از طواف مباشری و لو با استعانت از دیگری، طواف نیایی کافی نیست و واجب است خودش طواف را انجام دهد.

۳. ابن حمزه رحمته الله در وسیله:

«و المريض ضربان؛ إمّا أمكنه امسك الطهارة، أو لم يمكنه؛ فالأول طاف به وليّه و إن نوي لنفسه طوافاً و صحّ و الثاني انتظر وليّه به، يوماً أو يومين، فإن برأ طاف و إن لم يبرأ أمر من يطوف عنه و

صلي هو بنفسه»^۳.

۴. ابن ادريس رحمته الله در سرائر:

«و المريض الذي يستمسك الطهارة فإنه يطاف به و لا يطاف عنه و إن كان مرضه مما لا يمكنه معه استمسك الطهارة، ينتظر به، فإن صلح طاف هو بنفسه و إن لم يصلح طيف عنه و يصلي هو الركعتين و قد اجزأه»^۴.

۵. محقق حلی رحمته الله در شرايع:

«و كذا لو مرض في اثنائه طوافه و لو استمر مرضه بحيث لا يمكن أن يطاف به، طيف عنه»^۵.

فقيه جواهری نیز فتوای محقق رحمته الله را مبرهن ساخته و بدین سان با او موافقت نموده و به وجود مخالفی در مسأله اشاره نکرده است.

حکم یاد شده، مورد توافق فقهای معاصر و مراجع تقلید نیز می باشد؛ همچنان که در مناسک امام راحل رحمته الله (مسأله ۵۳۷) آمده است:

«اگر شخص محرم به واسطه مرض، خودش قدرت نداشته باشد که طواف کند و تا وقت تنگ شود قدرت حاصل نکند، اگر ممکن است، خود او را به یک نحو ببرند و طواف دهند، اگر چه به دوش گرفتن یا بر تخت گذاشتن باشد و اگر



ممکن نشود باید برای او نایب بگیرند.^۶ هیچ یک از فقیهانی که حاشیه در مناسک دارند، بر عبارت مذکور حاشیه‌ای نیاورده و بدین سان با فتوای امام راحل موافقت کرده‌اند.

مستند فتوای مورد وفاق، که اشاره شد، روایات معتبری است که در این باره وارد شده؛ مانند روایت صفوان بن یحیی که گفت:

* «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ الْمَرِيضِ يَقْدَمُ مَكَّةَ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ وَلَا يَبْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ، قَالَ: يُطَافُ بِهِ حَمُولًا يَحُطُّ الْأَرْضَ بِرِجْلَيْهِ حَتَّى تَمَسَّ الْأَرْضَ قَدَمَيْهِ فِي الطَّوَافِ، ثُمَّ يُوقَفُ بِهِ فِي أَصْلِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ إِذَا كَانَ مُعْتَلًا.»^۷

و نیز موثقه اسحاق بن عمار، به نقل از ابوالحسن عليه السلام (در حدیثی) که گوید از حضرت پرسیدم:

* «الْمَرِيضُ الْمَغْلُوبُ يُطَافُ عَنْهُ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ يُطَافُ بِهِ.»^۸

در این دو روایت معتبر و اخبار معتبر دیگر، که در این باب وارد شده و در باب ۴۷ از ابواب طواف وسائل الشیعه گرد آمده، با صراحت کامل از وظیفه مریضی پرسیده شده که به تنهایی قادر به طواف

نیست و امام عليه السلام در پاسخ، طواف نیایی را نفی کرده و وظیفه او را متعین در این نموده که طواف مباحثی انجام دهد، منتهی چون خود او، به حسب فرض، متمکن نیست، دیگری باید او را طواف دهد.

با در نظر داشتن آنچه آمد، به این نتیجه دست می‌یازیم که از منظر نصوص معتبر و فتوای اصحاب؛ اعم از قدما و متأخرین و معاصرین، وظیفه اولی معذورانی که توان ندارند به تنهایی طواف مباحثی انجام دهند، باید با استعانت از دیگران، طواف را بالمباشره به جا آورند و هرگز طواف نیایی برای آن‌ها مجزی نیست. ولی نکته قابل توجه این است که بی‌شک فتوای اصحاب و نصوص معتبر مذکور، ناظر به صورتی است که اطافه و طواف دادن شخص معذور به وسیله دیگری، در مداری باشد که عنوان «طواف الکعبه» بر آن صدق کند. اما در صورتی که از این مدار خارج باشد؛ به طوری که با قطع و یقین عنوان مذکور صدق نکند یا مشکوک باشد، طوافی نیایی، به صورت فتوا یا احتیاط واجب، بایسته است. اینجا است که بحث از حکم طواف در طبقه فوقانی مسجد الحرام مجال بل ضرورت می‌یابد که تحقیق آن را به قرار ذیل پی

می‌گیریم:

بخش دوم: «طواف از طبقه فوقانی، از منظر مراجع عظام»

با نظر داشتن این نکته که طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام در کتب قدما و بلکه متأخرین، مطرح نبوده، تنها مرحوم علامه حلی به اشارتی در مقام نقد فتوای شافعی بسنده کرده و صاحب جواهر رحمته الله علیه نیز به نقل فتوای شافعی و اشکال علامه رحمته الله علیه بر او و تأکید اشکال او اکتفا نموده، آنجا که می‌گوید:

«و عن الشافعي لا بأس بالحائل بين الطائف و البيت كالسقاية و السواري و لا كونه في آخر باب المسجد و تحت السقف و علي الأروقة و السطوح إذا كان البيت أرفع بناء علي ما هو اليوم فإن جعل سقف المسجد أعلي، لم يجز الطواف علي سطحه و مقتضاه كما عن التذكرة أنه لو انهدمت الكعبة و العياذ بالله، لم يصح الطواف حول عرصتها و هو بعيد بل باطل كبطلان القول بجواز الطواف في المسجد خارجاً عن القدر المزبور عندنا»^۹

تا جایی که بررسی و تتبع شد، این تنها عبارت از متون مبسوط فقهی است که در

حد اشاره، به مسأله طواف از طبقه فوقانی بسنده کرده است. از این رو، طبیعی است محور این بخش را، فتاوی فقها و مراجع عظام معاصر تشکیل می‌دهد که آن را به قرار ذیل پی می‌گیریم:

در این باره، از محضر مراجع عظام، استفتا شده که متن آن با پاسخ‌های معظم لهم چنین است:

«افراد ناتوان، که پیش‌تر با صندلی چرخدار (ویلچر) یا سبده (تخت روان) طواف داده می‌شدند، در سال جاری از طواف در صحن مسجد الحرام منع شده‌اند و حتی ممکن است کسی نباشد تا فرد ناتوان را بر دوش خود حمل کند و طواف بدهد یا همین کار نیز ممنوع شود و چنین افرادی باید در طبقه دوم یا پشت بام مسجد الحرام طواف داده شوند، اکنون پرسشی که پیش می‌آید این است که: آیا چنین طوافی کفایت می‌کند یا نه؟ وظیفه آنان چیست؟»

مراجع معظم - ایدهم الله - به این استفتا و پرسش پاسخ‌های مختلف داده‌اند که به هفت مورد می‌رسد:

۱. فتوا به کفایت طواف معذور در طبقه فوقانی:

آیه الله بهجت: «در صورت عدم امکان، با رعایت الأقرب فالأقرب کفایت



می کند.»^{۱۰}

کعبه معظمه و لو در فضای ما بین زمین تا محاذی پشت بام کعبه باشد و کف طبقه دوم مسجد الحرام اگر به قدر قامت طواف کننده پایین تر از نقطه محاذی پشت بام کعبه نباشد، طواف از طبقه دوم صحیح و مجزی نیست و کسانی که نمی توانند در صحن مسجد الحرام، و لو به وسیله حمل توسط شخص دیگر، طواف کنند و وظیفه شان نایب گرفتن در طواف است و احوط آن است که خودش هم در همان طبقه دوم طواف نماید.»

ناگفته نماند که احتیاط مذکور در ذیل این پاسخ (و احوط آن است) گر چه صریح در احتیاط واجب نیست و با نظر به این که مسبوق به فتوا است، ممکن است از آن، احتیاط مستحب شود برداشت و استفاده شود، لیکن به استناد تفسیر مسؤول دفتر استفتائات معظم له، مقصود از آن احتیاط واجب است.

۴. احتیاط واجب به جمع میان طواف معذور از طبقه فوقانی و نایب او در صحن مسجد:

آیه الله تبریزی: «احتیاط واجب آن است که آن ها را از طبقه دوم طواف دهند و نایب هم برایشان بگیرند.»^{۱۳}

۵. فتوا به وجوب طواف نیابی در صحن مسجد و کفایت آن:

راهی جز این نیست طواف در طبقه بالا کفایت می کند.»^{۱۱}

۲. فتوا به عدم کفایت معذور در طبقه فوقانی و وجوب طواف نیابی در صحن مسجد، جز در صورت عدم تمکن از آن: آیه الله شبیری زنجانی: «در مورد سؤال، اگر ممکن باشد کسی فرد ناتوان را بر دوش حمل کند، طواف در محدوده بین مقام ابراهیم و کعبه لازم است و در غیر این صورت باید نایب بگیرند تا در محدوده طواف کند و بنا بر احتیاط مستحب نیز خود شخص در طبقه دوم طواف داده شود و چنان چه نیابت نیز ممکن نباشد، طواف دادن شخص در طبقه دوم کفایت می کند.»^{۱۲}

۳. فتوا به وجوب طواف نیابی در صحن مسجد و احتیاط واجب به طواف معذور از طبقه فوقانی:

آیه الله وحید خراسانی: «در مفروض سؤال باید نایب بگیرد که در صحن مسجد الحرام طواف نماید و در صورتی که متمکن می باشد و بر او حرجی نیست، احتیاط واجب آن است که خودش هم از طبقه دوم طواف نماید.»

آیه الله خامنه ای: «طواف باید دور

خود او متمکن نباشد.

مبانی فتاوی مذکور

پیش از طرح مبانی و مستندات فتاوی مذکور، توجّه به این نکته ضروری است که اختلاف فتاوا در این مسأله، ریشه در یک بحث صغروی دارد و آن این است که آیا بر طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام، به سبیل حقیقت و دور از هرگونه مسامحه، عنوان «طواف الکعبه» عرفاً یا تعبداً به گونه حکومت موسعی صدق می کند یا نه؟

اما اصل کبری، که هرگاه صدق طواف الکعبه بر آن محرز باشد، مجزی است، جای بحث ندارد و بی شک از منظر فقهای عظام و ارباب فتوا، مقبول است. مگر به نظر برخی از فقها، که اتصال طواف کننده به جمع طواف کنندگان را نیز شرط صحت طواف می داند. بر این مبنا، حتی در صورت صدق طواف بر طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام، مجزی نخواهد بود.

با تقدیم این مقدمه کوتاه، لازم است به بررسی مستندات فتاوی مذکور پرداخته شود:

الف - مستند فتوا به کفایت طواف معذور از طبقه فوقانی

آیه الله صافی: در فتاوی اخیر خود بر همین نظر است «در فرض مذکور اگر طواف در طبقه دوم بالاتر از کعبه باشد نایب بگیرند تا برای آنان در صحن مسجد الحرام طواف نماید خودشان لازم نیست که از طبقه دوم طواف نمایند». ۱۴

آیه الله سیستانی: «چنانچه احراز شود که طبقه دوم بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی کند و باید برای طواف از پایین نایب بگیرند و لازم نیست احتیاط کنند و چنانچه مطلب مشکوک باشد، باید احتیاطاً بین طواف از بالا و نایب گرفتن از پایین جمع نمایند.»

۶. آیه الله فاضل: «در فرض سؤال چنانچه کعبه مقدسه از طبقه دوم پایین تر نباشد، احتیاط واجب آن است که علاوه بر این که در طبقه دوم طواف داده می شود استتابة هم بنمایند.»

نکته قابل توجه این است که گرچه در ضمن فتاوی مذکور اشاره ای به چگونگی نماز طواف شخص معذور نشده ولی بی شک نماز طواف را (چه در طواف مباشری و چه نیابی) باید خود شخص معذور حتی الامکان، خلف مقام ابراهیم علیه السلام در صحن مسجد انجام دهد و انجام آن در طبقه فوقانی، توسط خود او، یا در خلف مقام توسط نایب او مجزی نیست مگر این که



کریمه ﴿...وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^{۱۶} مأمور به است، در عرف، بر طواف از طبقه فوقانی صادق است و از این رو، مأمور به (طواف البیت) در عرض واحد دارای دو مصداق اختیاری است و بر این اساس، طواف معذورین از طبقه فوقانی، از این باب که مصداق امثال مأمور به اختیاری است، مجزی خواهد بود و نیازی به طواف نیابی در مطاف نخواهد داشت.

نقد دلیل اول:

می‌توان بر دلیل مذکور نقد وارد کرد؛ زیرا تمامیت آن، مبتنی بر این است که صدق عنوان «طواف البیت» در عرف، بر طواف از طبقه فوقانی، محرز و مسلم باشد، در حالی که صدق عرفی آن، معلوم العدم و یا لا اقل مشکوک است؛ زیرا مفهوم طواف، متقوم به این است که طواف کننده، احاطه بر مطاف علیه، داشته و موازی آن باشد؛ چنان که فیومی، واژه شناس معروف و نامی، در مصباح المنیر، طواف را به «دور زدن و گشتن پیرامون شیء» معنا کرده و گفته است: «طاف بالشیء یطوف طوفاً و طوفاً استدار به»^{۱۷}.

ابن منظور نیز در لسان العرب اینگونه آورده است: «طاف بالقوم و علیهم...

فتوایی که به طور جزم، طواف از طبقه فوقانی را برای معذور مجزی می‌داند، به چند وجه و دلیل قابل استناد است: شایسته است، قبل از طرح ادله، به این نکته اشاره شود که از میان اصحاب (تا آنجا که تتبع و پژوهش شد) تنها مرحوم علامه در تذکره مسأله طواف از بام مسجد الحرام، در فرضی که بالاتر از بام کعبه باشد، را از شافعی - که وی قائل به بطلان آن است - نقل کرده و بر آن اشکال نموده است. فقیه جواهری رحمته الله نیز ضمن نقل اشکال علامه، آن را تأیید کرده و فرموده است:

«و عن الشافعي... فإن جعل سقف المسجد أعلي لم يحز الطواف علي سطحه و مقتضاه، كما عن التذكرة أنه لو انهدمت الكعبة و العیاذ بالله لم یصح الطواف حول عرصتها و هو بعید بل باطل»^{۱۵}

فقیه جواهری به همین اندک بسنده نموده و هیچ اشاره‌ای به دلیل صحت طواف در فرض مذکور نکرده است. در هر صورت، برای اثبات این نظریه، به چند دلیل می‌توان تمسک جست:

دلیل اول:

عنوان «طواف البیت» که به مقتضای

استدار و جاء من نواحيه» ۱۸.

با این که سطح طبقه فوقانی مسجد الحرام حدود سی یا بیست و هفت سانتی متر بالاتر از بام کعبه است و از این رو، طواف کننده، از طبقه فوقانی، احاطه بر کعبه نخواهد داشت و از نگاه عرفی هرگز بر طواف او عنوان «طواف الکعبه» صدق نمی کند، بلکه عنوان طواف در فضای بالای کعبه صدق می کند، اما این که فضای کعبه نیز حکم کعبه را دارد و ملحق به آن است، وجه دیگری است که به عنوان دلیل دوم طرح و نقد خواهد شد.

دلیل دوم؛ روایات:

روایت یک: مرسله صدوق رضی الله عنه است که به سبیل جزمی از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است:

* قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام «أَسَاسُ الْبَيْتِ
مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى إِلَى
الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلَى» ۱۹.

«ریشه کعبه از هفتمین طبقه زیرین زمین است تا هفتمین طبقه بالای آن.»

ممکن است به این مرسله نیز استدلال شود که فضای بالای کعبه هم حکم کعبه را دارد و در نتیجه طواف از طبقه فوقانی نیز مجزی خواهد بود.



نصوص معتبر و فتاوی فقهای عظام؛ از قدما تا متأخرین و تا معاصرین، به خوبی می توان این مطلب را برگرفت که وظیفه اولی معذورین در صورت تمکن، طواف مباشری است ولو با استعانت از دیگران، و هرگز طواف نیابی برای آن ها مجزی نیست.



قبل از تشریح وجه استدلال، جهت تصحیح سند آن، ممکن است چنین گفته آید که گرچه این روایت مرسل است ولی از آنجا که مرحوم صدوق به سیل جزم، با استخدام واژه «قال» آن را به امام صادق علیه السلام نسبت داده، این نکته را بر می گیریم که صدور آن از امام علیه السلام برای او محرز بوده چندان که نیازی به ذکر سند، ندیده است.

اما از نظر دلالت: توجه به دو نکته در روشن شدن وجه دلالت روایت مذکور بر کفایت طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام، مؤثر به نظر می رسد:

نکته اول: روایت یاد شده مطلق است و نظر به خصوص روبه قبله قرار گرفتن (استقبال القبله) برای نماز ندارد، بلکه به طور مطلق فضای کعبه را در حکم کعبه قرار می دهد؛ چه برای نماز یا طواف و یا ذبیحه و غیر آن.

نکته دوم: این روایت، به سبیل حکومت موسعی، کعبه را توسعه می دهد به فضای آن و بدینسان فضای کعبه را در جمیع آثار، ملحق به کعبه می سازد.

مؤید این مدعا

روایت حسین بن خالد که در ذیل آیه شریفه ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾^{۲۰} وارد شده، و در آن تصریح گردیده است:

زمینی که در دنیا قرار دارد، اولین طبقه زمین از طبقات هفتگانه است و بقیه طبقات زمین و نیز آسمانها، فوق زمین حاضر است، این خود قرینه متقنی است بر این که مقصود از مرسله صدوق «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا» طبقاتی از زمین است که در فوق آسمان دنیا قرار دارد و بی شک لازمه اش این است که فضای فوق کعبه، حکم خود کعبه را داشته باشد. متن این روایت را علی بن ابراهیم قمی رحمته الله با سند خود چنین نقل کرده است:

«حدّثني أبي، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت له: أخبرني عن قول الله ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾، فقال: هي محبوكة إلي الأرض و شبك بين أصابعه. فقلت: كيف تكون محبوكة إلي الأرض، و الله يقول ﴿رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾؟ فقال: سبحان الله أ ليس الله يقول: ﴿بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ فقلت: بلي، فقال: ثمّ عمد و لكن لا ترونها، قلت: كيف ذلك جعلني الله فداك فبسط كفه اليسري، ثمّ وضع اليميني عليها، فقال: هذه أرض الدنيا و السماء الدنيا عليها فوقها

قبة، و الأرض الثانية فوق السماء الدنيا و السماء الثانية فوقها قبة، و الأرض الثالثة فوق السماء الثانية - إلي أن قال: - و الأرض السابعة فوق السماء السادسة و السماء السابعة فوقها قبة و عرش الرحمن تبارك الله فوق السماء السابعة و هو قول الله ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾ ... قلت فما تحتنا إلا أرض واحدة، فقال: ما تحتنا إلا أرض واحدة و إن الست لهن فوقنا. ٢١

ملاحظه می کنید که در این روایت به صورت شفاف و با صراحت و گویا، تمام آسمانها و طبقات شش گانه زمین (جز زمین دنیا) فوق زمین حاضر، که بستر زندگی بنی آدم است، معرفی شده، قهراً با انضمام این روایت به مرسله مرحوم صدوق «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». به این نتیجه دست می رسیم که خاستگاه مرسله صدوق توسعه کعبه است در جهت امتداد فوقانی آن و طبعاً فضای فوق کعبه را از احکام خود کعبه برخوردار می سازد.

و از این رو است که جملات «أساس

البيت من تحت الأرض إلي عنان السماء» در کلمات جمعی از فقها به عنوان «یجمع علیه بین الأصحاب»، مطرح شده است.

نقد استدلال بر مرسله صدوق

استدلال مذکور از جهاتی جای سخن و نقد دارد:

اولاً: روایت مورد استفاده «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». مرسله است، گرچه این مرسله با واژه «قال» آغاز شده، که ظاهراً حاکی از این است که مرحوم صدوق رحمته الله اطمینان به صدور آن از امام صادق ع داشته و از این رو، به طور قطع و جزم آن را با استخدام کلمه «قال» به امام نسبت داده است، ولی بر فرض قبول این مطلب (اگر نگوییم امری است مضمون، فراتر از انگاره و گمان نیست) اشکال اساسی که متوجه آن می شود، این است که اطمینان مرحوم صدوق به صدور روایت، روشن نیست که مستند به حس بوده یا به حدس و اجتهاد شخصی خویش در مورد خصوصیات و ویژگی های رجال سند یا قرائن و شواهد دال بر صدور. در هر صورت اطمینان شخصی او به صدور برای دیگران حجت نیست، مگر این که کسی به تبع اطمینان او، به هر جهتی اطمینان به صدور پیدا کند



که بی شک اطمینان او نیز برای خودش حجت است ولی هرگز به نحو عام و به عنوان ضابطه کلی، برای دیگران حجیت و اعتبار نخواهد داشت.

ثانیاً: از نظر دلالت، برداشت این مطلب از مرسله صدوق علیه السلام که منظور از «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلِي إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». توسعه امتداد کعبه از جهت فوقانی یا فوقانی و تحتانی آن است، برداشتی وهین و سست می نماید؛ زیرا در صدر روایت تعبیر «أَسَاسُ الْبَيْتِ» آمده که بی شک به معنای پایه و ریشه کعبه است. چگونه ممکن است جملات «مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلِي إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا»، که در حقیقت خبر برای مبتدا (أَسَاسُ الْبَيْتِ) است و در مقام تعریف و معرفی اساس و ریشه کعبه است، نظر به بیان امتداد فوقانی کعبه داشته باشد؟ اگر مقصود، القای این مطلب به مخاطبین بوده، یقیناً تعبیر متناسب با آن چنین بود که بفرماید: «ارتفاع الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلِي إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». با این که تنها به جمله «أَسَاسُ الْبَيْتِ» بسنده فرموده که بی شک ناظر به تعریف و تبیین خصوص ریشه و پایه کعبه باید باشد.

تنها وجهی که برای تصحیح این تعبیر،

در راستای مدعای مذکور، می توان گفت، مسأله حکومت است؛ به این بیان که تعبیر مذکور در صدد بیان واقعیت خارجی و تکوینی کعبه نیست؛ زیرا ناگفته پیداست که کعبه در وجود خارجی خود، از حدود خاص هندسی و از ریشه و پایه تکوینی محدود معینی برخوردار است بلکه در صدد توسعه ادعایی و اعتباری کعبه و تنزیل فضای آن به منزله خود کعبه است و از این رو، به کار گرفتن تعبیر «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ...» نامناسب و نامأنوس با مقصود امام علیه السلام نیست، همچنان که از سوی شارع، تنزیل طواف به منزله صلاة و توسعه شرایط آن به باب طواف، به سبیل حکومت، از تعبیر «الطواف بالبيت صلاة» استفاده شده است.

ولی این وجه نیز خالی از نقاش نیست؛ زیرا گرچه حکومت به دو گونه موسعی (مثل: «الطواف بالبيت صلاة») و مضیی (مثل: «لا شك لكثير الشك») در محاورات عقلایی و نیز در لسان شارع، امری است که از نگاه عقلا مقبول و در منهج تقنین و قانون گذاری شرع رایج است ولی هرگونه تعبیری با لسان حکومت وفاق ندارد؛ زیرا اساساً حکومت یک نوع تنزیل و ادعا است و تنزیل کردن شیء (همچون طواف) به منزله شیء دیگر (صلاة) که از



بیان که گرچه جمله «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنْ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى» در مقام توسعه خود اساس و ریشه کعبه بر سبیل حکومت است ولی جمله «إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». ناظر به توسعه در «ارتفاع بیت» است نه توسعه خود «اساس البیت» و ریشه آن، و الا مستلزم تنزیل شیء به منزله ضد آن است که بطلان آن در ضمن اشکال مذکور روشن شد. خود این مطلب قرینه است بر این که جمله «إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». در صدد توسعه ارتفاع کعبه است. در این جا ممکن است این اشکال متوجه مرسله صدوق علیه السلام شود که می گوید: ممکن است مقصود از جمله «أَسَاسُ الْبَيْتِ»، بیت المعمور باشد و از این رو، استدلال کردن به مرسله، در الحاق فضای کعبه به خود کعبه، بی پایه و سست می شود؛ زیرا احتمال این امر ظهور مرسله را در مطلبی که گذشت، منتفی می سازد.

ولی این اشکال، با داشتن قرینه، ناتمام است، قرینه این است که خداوند متعال در کریمه ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ﴾ ۲۲ کعبه را بیت الحرام شمرده و این خود قرینه است بر این که هر جا واژه «البیت» به طور مطلق، به کار رود، مقصود کعبه است. نتیجه این که با مباحثی که تقدیم شد، بر این مطلب دست یافتیم که دلالت مرسله

احکام خاص فقهی برخوردار است، دور از منهج عقلایی نیست ولی تنزیل کردن شیء به منزله ضد و عکس آن، آن هم به قصد توسعه آثار آن ضد، به همان شیء، عقلایی نیست البته تنزیل شیء به منزله ضد آن به غرض استهزاء، امری است عقلایی؛ چنان که در مورد انسان ترسو تنزیل به منزله ضد آن شده و گفته می شود: شیر، پهلوان، ولی تنزیل به منزله ضد، به غرض توسعه آثار هرگز.

بر این اساس نمی توان گفت: امام علیه السلام در مرسله مذکور، اساس بیت و کعبه را، به منزله ارتفاع تمام طبقات ارضی تنزیل کرده که فوق آن است و در حقیقت ضد اساس البیت است؛ زیرا که تعبیر مناسب با این خاستگاه، آن است که بفرماید: «ارتفاع البیت من الأرض السابعة السفلى إلى الأرض السابعة العليا». با این که متن مرسله با «أَسَاسُ الْبَيْتِ...» آغاز شده است.

نقد اشکال مذکور

گرچه تطبیق قانون حکومت بر مرسله صدوق، با بیانی که ملاحظه شد، مواجه با اشکال یاد شده است، ولی می توان حکومت را به نوع دیگری تصویر کرد که از اشکال مزبور رهایی یابد؛ بدین



یاد شده، این است که امام علیه السلام در پاسخ پرسش از حکم نماز گزاردن بالای کوه ابوقییس، که ارتفاع آن از بام کعبه بلندتر است، ضمن حکم به صحّت آن، تعلیل کردند که: «إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَيَّ السَّمَاءِ»؛ یعنی کعبه از زمین تا آسمان قبله است و این بدان معناست که فضای کعبه نیز حکم خود کعبه را داراست.

نقد استدلال به روایت مذکور

استدلال به روایت مزبور از نگاه سندی و دلالی، جای سخن و نقد دارد؛ زیرا:
از نظر سندی روایت مذکور را شیخ رحمته الله

صدوق بر مدعای مذکور تمام است ولی سند آن خالی از اشکال نیست.

روایت دو: روایت دیگری که می شود برای اثبات مدعای مذکور (الحاق فضای کعبه به خود کعبه و جواز طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام) بدان تمسک جست، روایت عبدالله بن سنان است:

* عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ قَالَ: صَلَّيْتُ فَوْقَ أَبِي قُبَيْسٍ، الْعَصْرَ، فَهَلْ يُجْزِي ذَلِكَ وَالْكَعْبَةُ تَحْتِي؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَيَّ السَّمَاءِ.»^{۲۳}

وجه استدلال به این روایت بر مدعای

در تهذیب به اسناد خودش چنین نقل کرده:

«عن الطاهر عن محمد بن أبي حمزه عن عبدالله بن سنان^{۲۴}» و در طریق شیخ^{رحمته} به الطاطری، شخصی به نام علی بن محمد بن الزبیر القرشی وجود دارد که فاقد توثیق است، از این رو روایت مزبور دارای اعتبار سندی نیست.

اما از نظر دلالت:

تعلیل مذکور که می‌فرماید: «فَإِنَّهَا قَبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَى السَّمَاءِ». ناظر به توسعه کعبه، آنهم در بُعد قبله بودن است؛ به این معنا که درست است که فضای کعبه را تا آسمان ملحق به کعبه نموده، ولی نه بگونه مطلق و در همه احکام، بلکه تنها از جهت قبله بودن و پیدا است که این مطلب هرگز ملازمه‌ای با الحاق فضای کعبه به خود کعبه، از هر نظر، حتی از نظر طواف پیرامون کعبه، ندارد؛ زیرا که در رعایت قبله در حال نماز، استقبال و رو به جهت و طرف کعبه بودن کافی است، با این که در «طواف الکعبه»، که به حکم کریمه (...وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)^{۲۴} واجب شده، باید عنوان گشتن طواف پیرامون کعبه صدق کند، که هرگز با گشتن دور فضای کعبه در طبقه فوقانی مسجد الحرام، که سی سانتی متر بالاتر از بام کعبه

است، صدق نمی‌کند و اگر عدم صدق آن محرز و قطعی نباشد، لااقل مشکوک است و در هر دو صورت استدلال به این حدیث برای اثبات جواز طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام، ناتمام است.

ب - مستند فتوا به وجوب طواف نیابی:

فتوایی که به طور جزم، طواف از طبقه فوقانی را مجزی نمی‌شمارد، بلکه استنباه را واجب می‌داند، مبتنی بر یکی از دو وجه زیر است:

وجه اول:

با نظر به این که از یک سو کف طبقه فوقانی مسجد الحرام مقداری (حدود سی سانتی متر) از بام کعبه بالاتر است، طبیعی است طواف در آنجا، بر عنوان «طواف الکعبه» صدق نمی‌کند و از سوی دیگر، هیچ‌گونه دلیل تعبدی که آن را به سبیل حکومت، طواف البیت بشمارد، وجود ندارد. از این رو، لازم است نایب به گونه نیابی در صحن مسجد الحرام به نیابت از شخص معذور طواف را انجام دهد و نماز آن را در صورت تمکن خود معذور، خلف مقام ابراهیم^{علیه السلام} بگذارد و در صورت عدم تمکن، آن را هم نایب انجام دهد.



وجه دوم:

دیگر، در مقام امتثال، علم و اطمینان ندارد که آیا بر طواف از طبقه فوقانی، عنوان «طواف الکعبه»، بدون مسامحه، صدق می‌کند یا نه؟ اگر صدق کند، وظیفه او طواف مباشری از طبقه فوقانی است و اگر صدق نکند وظیفه اش طواف نیابی در مطاف است.

بدینسان، شخص معذور، علم به اصل اشتغال ذمه خود به طواف دارد و شک در مکلف به و محصل آن است (که آیا طواف مباشری از طبقه فوقانی است یا طواف نیابی از صحن مسجد الحرام) که بی شک مجرای اصالة الاحتیاط است و از این رو، باید شخص معذور میان دو طرف علم اجمالی خود جمع کند؛ هم طواف مباشری از طبقه فوقانی انجام دهد و هم طواف نیابی در مطاف، تا یقین به فراغت ذمه خویش پیدا کند.

د - مستند فتوا به وجوب طواف

نیابی:

فتوا به وجوب طواف نیابی در صحن مسجد الحرام و کفایت آن، مبتنی بر یکی از این دو وجه عمده است که در پی می‌آید:

۱. بی شک از نگاه عرفی، طواف از طبقه فوقانی، با توجه به این که حدود سی

ممکن است فقیهی در صدق «طواف الکعبه» بر «طواف از طبقه فوقانی» تشکیک نداشته باشد، ولی از آن رو که اتصال به جمع طواف کنندگان را ضرور و لازم می‌شمارد و بی شک طواف کننده در طبقه فوقانی مسجد الحرام هرگز متصل به جماعت طواف کننده در مطاف نیست، لهذا طواف مباشری شخص معذور در طبقه بالا، فاقد اعتبار است و موظف است شخصی را نایب بگیرد تا در مطاف، طواف را به نیابت از او، به وجه کامل و صحیح انجام دهد.

این فتوا با اختیار دو مبنای یاد شده پیوندی ناگسستنی و ملازمه قطعی دارد. گرچه مبنای دوم جای سخن دارد ولی مبنای اول امری بایسته است و هیچ‌گونه نقاشی در آن راه ندارد.

ج - مستند فتوا به «وجوب احتیاط

در جمع بین طواف مباشری و نیابی»

فتوایی که به احتیاط واجب، جمع میان طواف نیابی در مطاف و طواف مباشری شخص معذور را از طبقه فوقانی لازم می‌شمارد، مبتنی بر این است که از یک سو شخص محرم، علم دارد به اشتغال ذمه خویش به «طواف الکعبه» ولی از سوی

سانتی متر از بام کعبه بالاتر است، عنوان «طواف الکعبه» صدق نمی کند.

۲. اگر هم عنوان «طواف الکعبه» بر آن صدق کند، با نظر به این که اتصال به جمع طواف کنندگان در صحت طواف شرط است، طواف از طبقه فوقانی مجزی نیست.

نتیجه عدم صدق، این است که معذورین به هیچ وجه تمکن از اتیان مأمور به مباشری؛ چه به صورت اختیاری و چه به گونه اضطراری ندارند و با عدم تمکن از آن، وظیفه منحصر در استتابه جهت انجام طواف نیایی در مطاف است و با انجام طواف توسط نایب، وظیفه انجام شده و بی شک مجزی خواهد بود.

هـ - مستند فتوا به کفایت طواف از طبقه بالا در صورت ضرورت

تنها وجهی که می توان برای این فتوا: «در این گونه موارد که راهی جز این نیست، طواف در طبقه بالا کفایت می کند» مستند ساخت، این است که: گرچه بر طواف از طبقه فوقانی مسجدالحرام نیز عنوان «طواف الکعبه» صدق می کند ولی میان طواف از مطاف و طواف از طبقه فوقانی، نوعی ترتیب و طولیت وجود دارد و با تمکن از طواف در مطاف و صحن

مسجدالحرام، نوبت به طواف از طبقه فوقانی نمی رسد ولی با عدم تمکن از اول (چنان که مفروض در بحث همین است) طواف به گونه دوم متعین و مجزی است.

نقد مبنای مذکور

به نظر می رسد مبنای یاد شده، نقدپذیر است؛ زیرا از دو حال خارج نیست یا بر طواف از طبقه فوقانی مسجدالحرام، عنوان «طواف الکعبه» صدق می کند و یا صدق نمی کند، اگر صدق کند، تفصیل میان صورت امکان طواف در صحن مسجد الحرام و صورت عدم امکان آن، بلا وجه است؛ زیرا هیچ دلیل قابل قبولی مبنی بر ترتیب و طولیت بین این دو وجود ندارد و اگر عنوان «طواف الکعبه» صدق نمی کند، مطلقاً مجزی نخواهد بود، حتی در صورت عدم امکان طواف از مطاف (صحن مسجد الحرام).

در این جا ممکن است این انکار به ذهن آید که مستند فتوای مذکور وجه دیگری است به نام قاعده «المیسور لایسقط بالمعسور» یا قاعده «لا حرج» ولی این پندار نیز وهین و سست می نماید؛ زیرا: **اولاً:** مورد قاعده المیسور، عمل مرکب و دارای اجزاء و شرایطی است که انجام برخی از آن ها برای مکلف میسر و پاره ای



از آن نامیسر است و این ضابطه در مطلب مورد بحث ما قابل تطبیق نیست؛ زیرا چنین نیست که مأمور به، مرکب باشد از دو جزء؛ یکی به نام «طواف حول الکعبه» و دوم «طواف در مطاف» (مسجد الحرام)، تا با معسور شدن جزء دوم برای معذورین، بگوییم جزء اول برای آن‌ها میسور است و باید تحصیل شود. ممکن است ادعا شود مأمور به، مجموعه حج یا عمره مفرده است و آن مرکبی است دارای اجزای معین که یکی از آن‌ها طواف است و از این رو، مجرای قاعده المیسور می‌گردد؛ زیرا طواف یکی از اجزای عمل مرکب است که در حالت یسر و تمکن، باید در مطاف به جا آورده شود و در حالت عسر و عدم تمکن، از طبقه فوقانی.

لیکن این ادعا نیز قابل نقد است؛ زیرا با عدم تمکن از طواف در مطاف، کدام دلیل طواف از طبقه فوقانی را (با فرض عدم احراز صدق عنوان طواف الکعبه بر آن) جایگزین طواف از مطاف (صحن مسجد الحرام) می‌سازد. به سخن دیگر، مجرای قاعده المیسور (بر فرض تمامیت آن)، جایی است که عمل مرکبی داریم که برخی اجزای آن، معسور و ناممکن شود و بقیه آن میسور و ممکن باشد. در اینجا آن مقدار که معسور

شده ترک می‌شود و بقیه باید انجام گیرد، ولی این مطلب غیر از جایگزین کردن عملی (مثل طواف شخص معذور از طبقه فوقانی) به جای جزئی از عمل مرکب (مثل طواف از مطاف) است که برای شخص معذور، معسور و ناممکن می‌باشد و این امر از نگاه فقها مسلم است که غایت مفاد قاعدة المیسور (بر فرض تمام بودن مستند آن)، مشروعیت بخشیدن به آن مقدار از عمل است، که میسور و ممکن باشد و این که آن مقدار از عمل که برای مکلف میسر است انجام دهد و نسبت به آن مقدار که عاجز است، ترک کند؛ اما این که عملی جایگزین جزء معسور شود، ربطی به قاعدة المیسور ندارد و از نطاق و قلمرو آن به دور است و دلیل مستقلی می‌طلبد.

و ثانیاً: کلیت قاعدة المیسور، از نگاه کبروی، جای سخن و نقد دارد و در جای خود، (از علم اصول) به اثبات رسیده است که دلیل عامی ندارد تا بتوانیم در مورد بحث، بدان تمسک جویم و تنها اعتبار آن، مختص به مواردی است که از دلیل و نص خاص برخوردار باشد؛ مانند باب وضو، غسل و صلاة.

و اما اگر مستند در فتوایی که گذشت، قاعدة «لا حرج» باشد، باز با این اشکال مواجه است که قاعدة «لا حرج» (چنان که

در جای خود به اثبات رسیده)، همواره نافی حکم است و هرگز مثبت حکم یا جزئیت و یا شرطیت چیزی نخواهد بود و بر این اساس، در مورد بحث ما، وجوب طواف از مطاف را برای معذورین با تحقق موضوع حرج برمی دارد، ولی هرگز وجوب طواف از طبقه فوقانی مسجد الحرام را برای آنان ثابت نمی کند.

و آنگهی، به فرض که قاعده «لا حرج» مثبت باشد، باز با این اشکال مواجه است که چرا «لا حرج» طواف معذور را از طبقه فوقانی مسجد الحرام، متعین می سازد و آن را اثبات می کند و طواف نیابی از مطاف را بر او اثبات نمی کند؟
مرجح آن اثبات چیست؟ بی شک این پرسشی است بی پاسخ.

و - مستند فتوا به وجوب طواف نیابی در مطاف و اتیان طواف مباشری از طبقه فوقانی، به احتیاط وجوبی:

فتوا به وجوب طواف نیابی در مطاف (صحن مسجد الحرام) و احتیاط واجب به طواف خود شخص معذور از طبقه فوقانی مسجد، بر این مبنا است که از یک سو، در نگاه عرف، عنوان «طواف الکعبه» بر طواف از طبقه فوقانی مسجد، صدق نمی کند و از سوی دیگر، دلیل

تعبدی، که تام السند و الدلاله باشد و بر سیل حکومت این گونه طواف را، «طواف الکعبه» بشمارد، نیز در میان نیست و این بدان معنا است که شخص معذور از طوافی که مأمور به آن است، عاجز می باشد و به مقتضای قاعده (لزوم استتبابه) عاجز در هر عملی از اعمال حج و عمره، که تمکن از آن ندارد) واجب است کسی را نایب بگیرد تا به نیابت از او طواف را در مطاف انجام دهد.

نکته قابل توجه در اینجا آن است که بر حسب صناعت و مشی قواعد، گرچه همین مقدار (طواف نیابی) کافی است ولی از باب احتیاط در فتوا (با نظر به اهمیت حج و اهمیت احراز خروج از احرام و احتمال صدور مرسله صدوق، که مقتضی لزوم طواف مباشری شخص معذور از طبقه فوقانی مسجد الحرام است، با بیانی که در مباحث پیشین تقدیم شد) به احتیاط واجب باید خود شخص معذور نیز از طبقه فوقانی مسجد، در صورت عدم لزوم حرج و مشقت شدید، طواف مباشری انجام دهد. این احتیاط گرچه بر حسب صناعت، با فتوای به وجوب استتبابه، لازم نیست ولی با توجه به جهات مذکور، از آن تعبیر به «احتیاط واجب» شده است.



جمع بندی نهایی

است و یا لاقلاً مشکوک. اگر معلوم باشد عدم صدق آن، که بی شک مقتضای آن، همان فتوای به وجوب طواف نیابی از مطاف است، منتهی برخی از فقهای عظام که همین مبنا را معتقدند، همچون شیخنا الاستاد فقیه محقق آیت الله العظمی وحید خراسانی و مقام معظم رهبری - سلمهما الله تعالی - افزون بر وجوب طواف نیابی از مطاف، به سبب احتیاط واجب، طواف مباشری خود شخص معذور از طبقه فوقانی مسجدالحرام را نیز لازم می‌دانند، بعید نیست راز این احتیاط وجوبی در کنار فتوای صریح به وجوب طواف نیابی، ملاحظه اهمیت حج و خروج از احرام حج و عمره و نیز احتمال صدق مرسله صدوق «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». باشد.

اما اگر صدق عنوان طواف حول الكعبه بر طواف معذور از طبقه فوقانی مسجد مشکوک باشد، بی شک نتیجه اش علم اجمالی به وجوب طواف نیابی در مطاف یا طواف مباشری خود معذور از طبقه فوقانی مسجدالحرام است که این علم اجمالی قطعاً منجز و مقتضی وجوب احتیاط به جمع بین هر دو طواف است.

در مباحثی که گذشت، به این نکته متقن دست می‌یازیم که از میان آرای مذکور، سه نظریه، از اتقان و قوت مستند برخوردار است و آن سه نظریه‌ای است که گزاردن طواف نیابی را برای شخصی که از طواف در مطاف (صحن مسجد الحرام) معذور است، به گونه‌ای لازم می‌شمارد؛ یا به سبب «فتوا به وجوب و کفایت آن» و یا به سبب «وجوب احتیاط در جمع بین طواف نیابی در مطاف و طواف مباشری خود شخص معذور از طبقه فوقانی» و یا به سبب «فتوا به وجوب طواف نیابی و وجوب احتیاط به طواف مباشری از طبقه بالا».

وجه اتقان و قوت سه نظریه یاد شده، این است که صدق عنوان «طواف الكعبه» بر طواف از طبقه فوقانی یا معلوم العدم و یا لاقلاً مشکوک است. دلیل تعبیدی هم که به سبب حکومت، طواف مذکور را «طواف حول الكعبه» بشمارد در دست نیست؛ زیرا روایاتی که قابل استناد بود؛ مانند مرسله صدوق و روایت عبدالله بن سنان، مواجه با اشکالاتی بود که ملاحظه شد. از این رو صدق عرفی و تعبیدی عنوان «طواف حول الكعبه»، بر طواف معذورین از طبقه فوقانی مسجدالحرام یا معلوم العدم

پی نوشتها

- ۱ . النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۲۳۹
- ۲ . المبسوط، ج ۱، ص ۳۵۸
- ۳ . جوامع الفقهیه، ص ۶۹
- ۴ . السرائر، ص ۵۷۳
- ۵ . شرائع الاسلام.
- ۶ . مناسک محشی، ۲۱۷ مسأله ۵۳۷
- ۷ . وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۵۵، باب ۴۷ از ابواب طواف، حدیث ۱
- ۸ . همان، ۴۵۶ باب ۴۷ از ابواب طواف حدیث ۵
- ۹ . جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸
- ۱۰ . مناسک محشی آخرین چاپ مسأله ۶۶۸ و ۲۹۳
- ۱۱ . همان.
- ۱۲ . همان.
- ۱۳ . مناسک محشی آخرین چاپ مسأله ۶۶۸: ۲۹۴
- ۱۴ . مناسک چاپ جدید : ص ۳۰۹ مسأله ۶۶۸
- ۱۵ . جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸
- ۱۶ . حج : ۲۹
- ۱۷ . المصباح المنیر: ۳۸۰ ماده طوف.
- ۱۸ . لسان العرب ۴: ۲۰۵
- ۱۹ . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲۳۱۷، باب «ابتداء الكعبة و فضل الحرم ؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۸، باب «جواز الصلاة على أبي قبيس و نحوه ممّا هو أعلى من الكعبة»، الحدیث ۳

۲۰ . الذاریات

۲۱ . طلاق / ۱۲.

۲۲ . مائده : ۹۷

۲۳ . وسائل الشیعه، باب ۱۸ از ابواب القبلة

حدیث ۱

۲۴ . التهذیب، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۱۵۹۸

۲۵ . حج : ۲۹

